



ایران در دوران معاصر

حماسه بابک خرم دین - بخش پنجم

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی

انتشار: ۳ مهر ۱۳۹۲ - ۵ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

حماسه بابک خرم دین - بخش پنجم برای دیدن بخش چهارم اینجا کلیک کنید بابک به یارانش دستور داد آماده باشند. قشون حکومت تبریز که بالغ بر سه هزار نفر بودند تفریح کنان پیش می آمدند و چند تن از آنان نیز آواز می خواندند. فرمانده آنان گفت: چه جای باصفائی! ناهار را همینجا می خوریم و بعد حرکت میکنیم. لحظه ای بعد قشون تبریز در دشت میان کوهها اتراق کرده بود و طبابخها مشغول ترتیب غذا بودند. بابک از کمین گاه خود پائین آمد و بدسته آنکه در پشت گردنه کمین کرده بودند دستور داد بی سر و صدا پیش بروند و گردنه را بب



حماسه بابک خرم دین - بخش پنجم

برای دیدن بخش چهارم اینجا کلیک کنید

بابک به یارانش دستور داد آماده باشند . قشون حکومت تبریز که بالغ بر سه هزار نفر بودند تفریح کنان پیش می آمدند و چند تن از آنان نیز آواز می خواندند . فرمانده آنان گفت : چه جای باصفائی ! ناهار را همینجا می خوریم و بعد حرکت میکنیم . لحظه ای بعد قشون تبریز در دشت میان کوهها اتراق کرده بود و طباطبا مشغول ترتیب غذا بودند . بابک از کمین گاه خود پائین آمد و بدسته آنکه در پشت گردنه کمین کرده بودند دستور داد بی سر و صدا پیش بروند و گردنه را ببندند . گردنه آنسو نیز قبلا بسته شده بود .

...

افراد قشون با بی خیالی در دشت دراز کشیده بودند و غذا می خوردند . ناگهان فریاد بابک در کوهها طنین افکند : حمله !..... مرگ بر دشمنان ایران ! شهروز نیز با صدائی رعد آسا باو جواب داد و در یکچشم بهمزدن مردان وطن پرست بذ از همه طرف بر سر قشون دشمن ریختند . افراد دشمن که بسختی غافلگیر شده بودند وحشتزده و هراسان از جا پریدند تا مگر خود را به اسبها و سلاح هایشان برسانند و جائی سالم از معرکه بدر ببرند . و هلهله های پیروزمندانه افراد بابک قلب آنها را به لرزه در می آورد. مردان بذ در میان دشمنان ریخته بودند و از چپ و راست اسب می تاختند و با شمشیرهای کوتاه و بران خود دشمنان را از دم تیغ می گذراندند . فرمانده دشمن در برابر حمله مردان بابک نخست مدتی حیرت زده بود بعد تلاش کرد خود را به اسبش برساند اما بابک که از ابتدا او را زیر نظر گرفته بود چون عقابی از بالای کوه بر سر او فرود آمده و با یک ضربه شمشیر کارش را ساخته بود. و اکنون افراد غفلت زده دشمن بدون فرمانده بودند و راهی جز فرار نداشتند. عده ای خودشان را به گردنه رساندند تا فرار کنند اما گردنه ها توسط افراد بابک بسته شده بود آنها چون شکار گریز پائی بوسط میدان رانده بودند تا طعمه شیران بذ بشوند جنگ و کشتار مدت زیادی طول نکشید . افراد دشمن که هرگونه مقاومتی را بی فایده دیدند تسلیم شدند و از بابک تقاضای رحم و شفقت داشتند. بابک که کینه شدیدی نسبت به عربها داشت و بعلاوه می خواست مردهایش تجربه جنگی بیشتری بدست آورند مانع کشتار نشد و عده زیادی افراد قشون عرب بخاک و خون کشیده شدند. وقتی نبرد به پایان رسید بابک نگاهی به مردان مغرور و پیروزمند خود انداخت با صدائی رسا گفت : من به پیروزی شما ایمان داشتم زیرا شما در راه حق حقیقت می جنگید و اینک نخستین پیروزی بزرگ را بشما مردان دلیر بذ تبریک می

گویم بعد از این پیروزیهای بزرگتری در انتظار ماست . آنگاه نگاهی به غنائیم جنگی انداخت و گفت غنائیم جنگی حق ماست همین عربهای وحشی وقتی طاق کسری را باوحشیگری تمام بویرانی کشیدند نه تنها تمام جواهرات قیمتی آنرا بغارت بردند قالی بزرگ و بسیار نفیسی را که در آنجا بود با حماقت تمام تکه تکه کردند تا برای هر کدام از خلقایشان سهمی ببرند ! شما هم حق دارید غنائیم جنگی را میان خود تقسیم کنید جنگ افزارها و اسب ها باید به انبار دژ منتقل گردد ولی بقیه چیزها را می توانید میان خود تقسیم کنید . مردم شهر مردن جشن و شادی می کردند و میرزاحسن خان بزرگ شهر مردن بابک را در آغوش کشید و گفت : فرزندم ، هورمزد همیشه موقت بدارد تو ما را از بدبختی و قتل و غارت نجات دادی و مردم به من ماموریت دادند حمایل شهر را بگردنت بیندازم . ما تو را بفرمانروائی و حکومت شهر انتخاب می کنیم . بابک سری فرود آورد و به مردم گفت : من محبتی که شما در حق من ابراز می دارید سپاسگزارم ما نه بخاطر پاداش و اجر ، بلکه بخاطر وظیفه ای که در قبال میهن و هم میهنان عزیز داریم می جنگیم ما همه از زن و مرد و پیر و جوان وظیفه داریم در این مبارزه بزرگ میهنی شرکت کنیم و میهن عزیز را از چنگال اعراب نجات دهیم من تنها از شما میخواهم به صفوف مبارزان راه استقلال و آزادی ایران بپیوندد .

مردان مردن فریاد زدند : ما تا دم مرگ به شما وفادار خواهیم بود آنگاه بابک حمایل را به گردن شهروز انداخت و گفت حکومت مردن را به برادر جوانمردم شهروز می سپارم من باید به قله بذ برگردم و بزودی استاد بزرگ ما جاویدان به شهر شما خواهد آمد و تا شما را با اهداف و کارهای سرخپوشان و خرم دینان وطن پرست آشنا کند . مردم به رقص و شادی می پرداختند و بابک و یارانش راهی قله بذ شدند . بابک زمانی که به قله رسید جاویدان به استقبالش رفت و او را در آغوش کشید و گفت چه کردید پسر ؟ بابک با غرور گفت : پیروز شدیم استاد دشمنان را تار و مار کردیم و هزار نفر از آنان را هم به ارسارت در آوردیم . بیش از دو هزار اسب با بار اسلحه و غنائیم جنگی و هدایایی که مردم مردن برای تان فرستادند ، به همراه داریم . جاویدان گفت : تلفات چه دادید؟ بابک گفت : فقط هشت نفر چند نفر هم مجروح دادیم . شایستگی که بابک در دفاع از شهر مردن از خود نشان داد او را بیش از پیش مورد علاقه توجه جاویدان قرار داد و جاویدان تصمیم گرفت از او سرداری بزرگ و فرماندهی با قدرت بسازد به همین دلیل تمام اوقات بیکاری را با او می گذراند و برای او از تاریخ ایران از فنون جنگی که سرداران ساسانی و هخامنشی بکار می بستند از عظمت گذشته وطن و از دلاوری پدرانشان حرف می زد . چند ماه بعد بابک بخوبی می توانست از عهده خواندن و نوشتن برآید و کتابها را با دقت میخواند و در مورد مطالب آن با جاویدان به گفتگو می پرداخت. پایان بخش پنجم - حماسه بابک خرمدین

برای دیدن بخش ششم کلیک کنید

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «حماسه بابک خرم دین - بخش پنجم»، پارسیان دژ، ۱۳۹۲.

خواندن مقاله و پیوستهای آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsiandej.ir/articles/1362/pdf/حماسه-بابک-خرم-دین-بخش-پنجم.pdf>

آخرین ویرایش مقاله: ۲۷ مهر ۱۳۹۹